

یک روز با خواهران اسحاقی در روستای فرخند خراسان رضوی
که محصولاتشان به سراسر کشور راه یافته است

کارآفرینی خواهرانه

از آن بانوانی هستند که به قول قدیمی‌ها از هر انگشتشان یک هنری می‌ریزد. یکی باغداری می‌کند. یکی پرورش شترمرغ دارد. یکی در کار کاشت زعفران است و یکی دیگر گلاب گیر ماهر است. هر کدام هنری دارد که از گوشه و کنار این باغ آن را آموخته و چاشنی آموزش را به وقت نیاز به این تجربه افزوده است. تجربه‌ای که نه تنها برای خانواده بلکه برای زنان روستا هم شغلی دست و پا کرده است. در حوالی آخرین روزهای خرداد یک روز با خواهران اسحاقی همراه شدیم تا از زندگی‌شان بدانیم و برای مخاطبان مان بنویسیم که چگونه می‌شود هم خانواده‌داری کرد و هم به مردم خدمت.



لیلا جان قربان

تجارت با گل و گلاب

آن‌ها کار سنتی باغداری را از پدر آموخته اما چاشنی خلاقیت را به آن افزوده‌اند تا در بازار پرزرق و برق بتوانند برای خود جایی پیدا کنند، جایی که از فصل بهار و با عطر گل محمدی شروع می‌شود. فاطمه خانم که به دختر خلاق خانواده مشهور است، فصل گل و گلاب را فصلی خاص برای روستای فرخند می‌داند که در چند سال گذشته با کوتاه شدن دست دلان، باعث رونق اقتصادی روستا شده است. «تا پنج شش سال پیش، پرورش گل محمدی برای مردم منطقه فرخند واقعاً فایده‌ای نداشت. کارخانه‌دارها گل را به قیمت پایینی از ما می‌خریدند. حتی هزینه‌های خود زمین و کود آن هم تأمین نمی‌شد تا اینکه جشنواره گل محمدی را در منطقه فرخند راه انداختند. با راه افتادن این جشنواره، برای مردم منطقه شرایط اقتصادی خوبی به وجود آمد. اوایل که جشنواره راه افتاد، فقط گل‌ها را همین‌جا می‌فروختیم ولی کم‌کم به ایده‌هایی نو رسیدیم که برای گردشگران و مردمی هم که به منطقه می‌آمدند جذاب بود. یکی از این ایده‌ها گلاب گیری بود. وسایل مورد نیاز را خریداری کردیم و همین‌جا شروع به گلاب گیری کردیم. دیدن فرایند گلاب گیری برای گردشگران جذاب بود و خیلی‌ها با دیگرها عکس می‌گرفتند. مردم همین‌جا گلاب خریداری می‌کردند و بازار خوبی در فصل گل محمدی داشتیم. در کنار فروش گل و گلاب، کارهای متنوع دیگری هم انجام دادیم. مثلاً برای گل محمدی درست کردیم. غنچه خشک، گل خشک، شربت گل محمدی و دیگر محصولات را هم تولید کردیم که استقبال خوبی از این محصولات می‌شد و همین‌جا گردشگران آن‌ها را می‌خریدند. خیلی وقت‌ها چیزی نمی‌ماند که بخواهیم برای آن دنبال بازار بگردیم.»

باغ پدری، کارگاه کارآفرینی

دخترخانم‌های آقای اسحاقی از کودکی در باغ پدری بزرگ شده‌اند و زندگی با طبیعت و کسب درآمد از همین گوشه سبز دنیا آموخته‌اند. آن‌ها به چشم، هرس کردن درختان، باغداری و پرورش انواع گل و گیاه را دیده‌اند و بعد از درس و مدرسه به جای اینکه دنبال کاری اداری و پشت میز نشینی باشند، همین باغ پدری را محل کار خود کرده‌اند. این مکان یا بهتر بگوییم این کارگاه در روستای فرخند در حدود هشت کیلومتری مشهد به سمت جاده کلات قرار دارد و چند سالی است که این منطقه قمر خراسان شناخته می‌شود. زهرا، اشرف، فاطمه و ملیحه چهار خواهر کارآفرینی هستند که به همراه همسرش برادر خود، صبیحه، یک تیم پنج نفره تشکیل داده‌اند که قبل از آمدن شکوفه‌های بهار تا سر سیاه زمستان با توجه به اقلیم و موقعیت جغرافیایی روستا هر فصل و همراه به تولیدی مشغول هستند، تولیدی که علاوه بر خانواده آن‌ها برای دیگر زنان روستا هم زمینه‌ای از اشتغال را فراهم کرده است.

کار را از پدرمان یاد گرفتیم

سر حرف را اشرف خانم باز می‌کند، چنان که نشان می‌دهد پیش کسوت‌تر از دیگر خواهرهاست و تجربه بیشتری دارد. مثل یک کشاورز، درخت‌ها را نشان می‌دهد و درباره عمر و سن و سال آن‌ها حرف می‌زند. تاریخچه همه درخت‌های باغ که هیچ، او تاریخچه خود باغ را هم می‌داند و اندوهی از کم‌آبی در صدایش هست. «ما همه در همین باغ‌ها و کنار پدرم که کشاورزی می‌کرد بزرگ شدیم و کار را از او یاد گرفتیم. این باغ که به نام باغ زرگر معروف است، باغ بزرگی بود و حدود یک هکتار مساحت داشت. یک برج و بارو هم در این باغ قدیم بود که الان خراب شده است. کلاً به علت خشک‌سالی و کم‌آبی کم‌کم از مساحت باغ کم شد و الان حدود ۵ هزار متر از باغ مانده است که آن را با تانکر آبیاری می‌کنیم. کم‌آبی خیلی از محصولات را از بین برد و خیلی‌ها را هم کم کرد. تعداد زیادی از مردم روستا را هم این خشک‌سالی بی‌خانمان کرد. باغ‌ها و زمین‌ها را فروختند و راهی شهر شدند ولی چون کشاورز بودند، هیچ وقت کاری مناسب در شهر پیدا نکردند.»

شروع کار از اول بهار

زندگی با پدر و مادری کشاورز نه تنها دخترها که هفت پسر دیگر خانواده را هم اهل سخت‌کوشی بار می‌آورد. این سخت‌کوشی به قول دیگر خواهرها از اشرف خانم یک کشاورز تمام عیار می‌سازد. «من بیش از بقیه دخترها کشاورزی بلدم چون بیشتر در باغ و کنار دست پدرم بوده‌ام. با وجود این، هنوز هم اصل کار روی دوش پدرم است. ما هنوز به اندازه اوبه کار وارد نیستیم و حال درخت‌ها را نمی‌فهمیم و به اندازه پدرم با این درخت‌ها که خیلی از آن‌ها را خودش کاشته است رفاقت نداریم. اما در حد توان، کمک می‌کنیم و از فصل بهار که تاک‌چینی درخت‌های انگور شروع می‌شود، کنار دستش می‌مانیم. سال کاری ما از همین تاک‌چینی و هرس کردن درختان انگور شروع می‌شود. با این کار، درختان انگور محصول بهتری می‌دهند و رشد بهتری خواهند داشت. تاک‌چینی که تمام می‌شود، تا دو ماه وارد فصل گل و گلاب می‌شویم. در این مدت از بس کار زیاد است، همه کارهای دیگر را تعطیل می‌کنیم و همه اعضای خانواده پای همین کار می‌آیند.»

